

يك شب مهتابی

يك شب مهتابی...



يك شب مهتابی

دهكده رفته به خواب

باپدر می گشتیم

لب رودی پر آب

سردمان بود و پدر

آتشی روشن کرد

هرکس از هر گوشه

تکه چوبی آورد

شعله های آتش

سرخ و نارنجی و زرد

چهره های ما را

نورباران می کرد

ناگهان "احمد" گفت:

بچه ها، آن بالا

شعله ها ساخته اند

شکل طاووسی را

بعد از آن هرشعله

پیش چشمان ما

شکل مخصوصی داشت

زنده بود و زیبا

شعله ای، اسیبی بود

شعله ای، یک آهو

شعله ای، شکل عقاب

شعله ای هم یک قو

کم کم آتش خوابید

زیر خاکستر و دود

شاد بر می گشتیم

چه شب خوبی بود